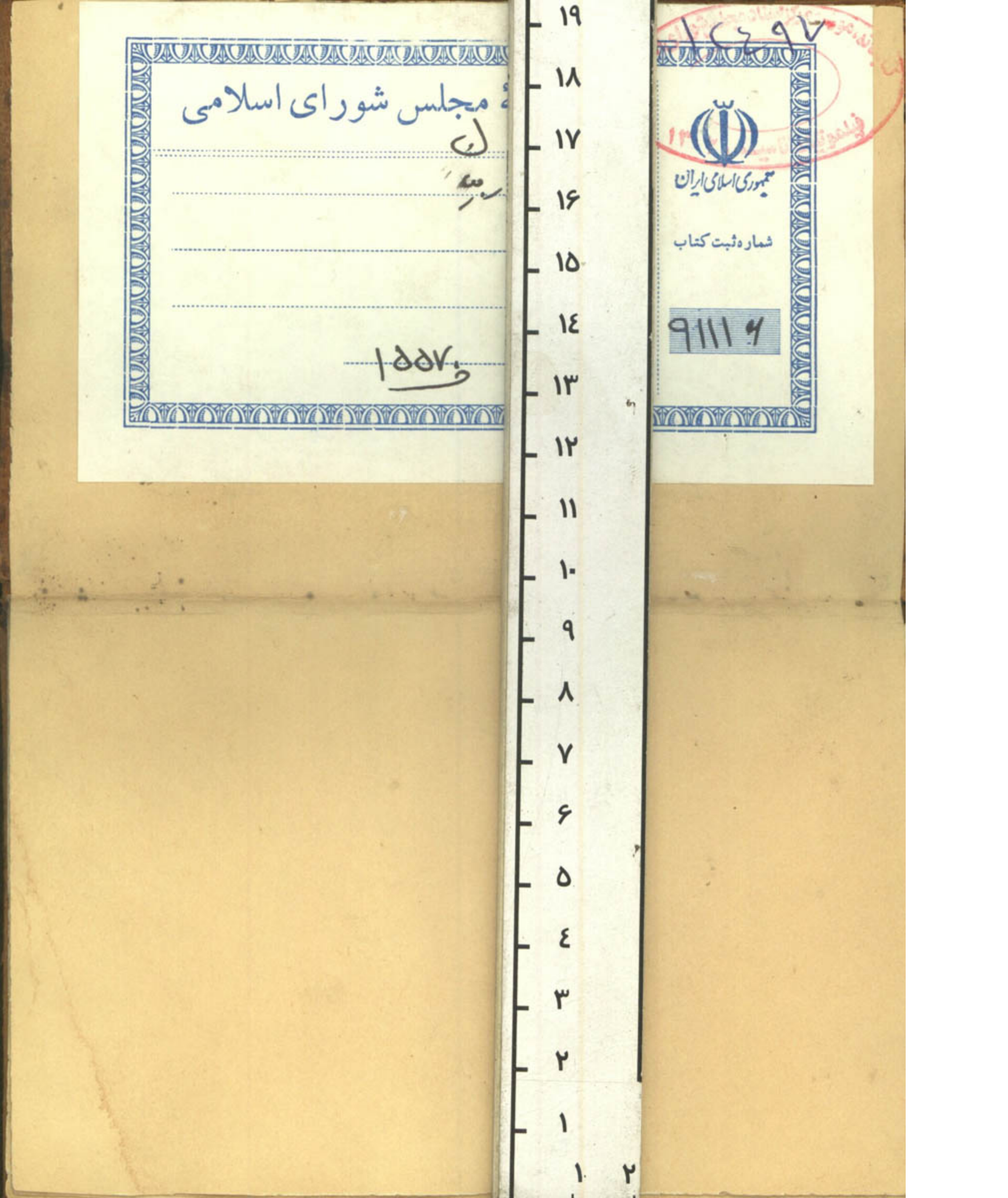
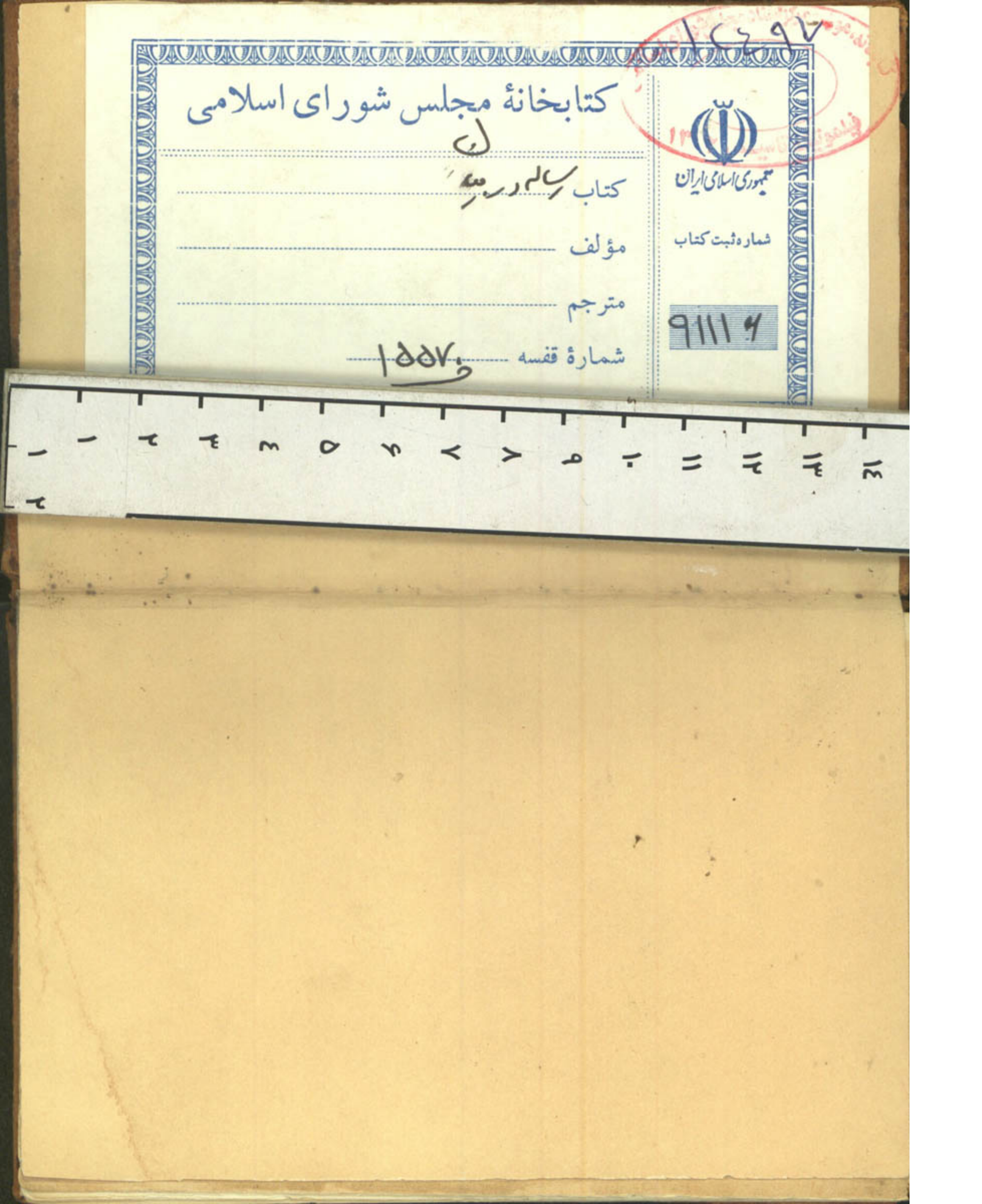
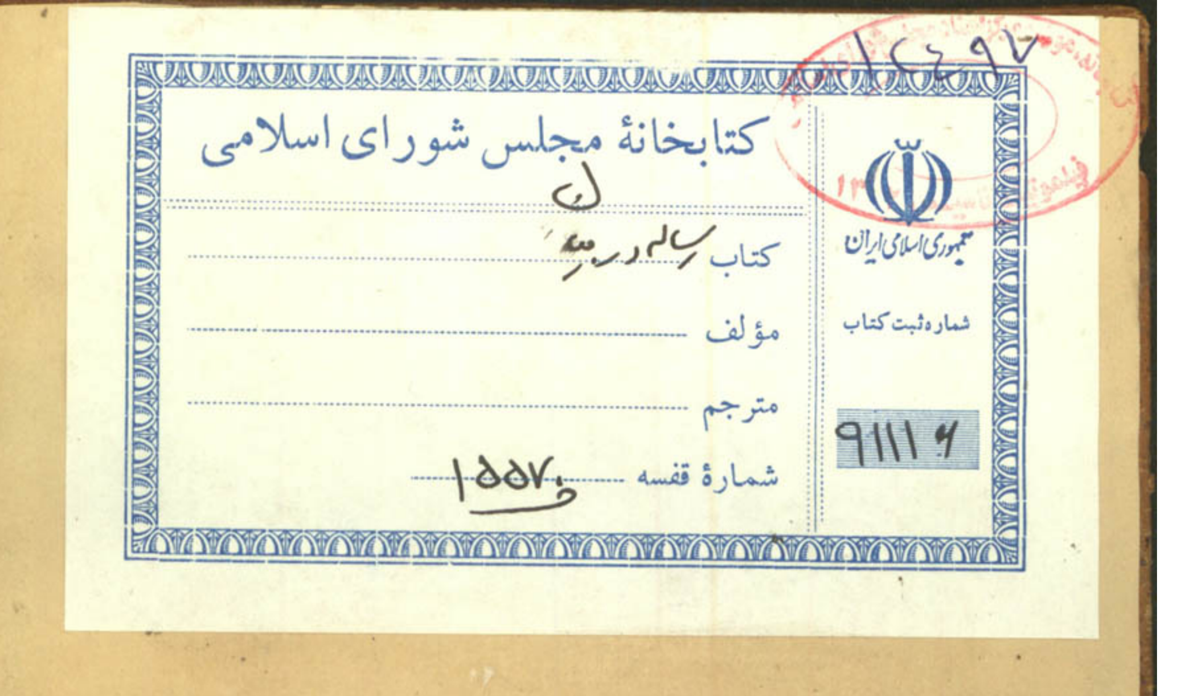


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۵۵



مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۱۱۶
۱۵۵۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۷
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۱۱۶





اما بعد این مختصریست در علم بیان و چگونگی
ترکیب سخن و انواع محاسن الفاظ که محرر
و مرقوم میگردد تا ارباب بلاغت و اصحاب
فصاحت را این چند کلمه شیرین از بلاغت
یادگاری باشد و بالله التوفیق والاعانة
اکنون باید دانست که بانواع اصطلاح شعر مترسلان
کلام یا مطبوع میباشد یا مصنوع و مطبوع آن سخن جزل
و محکم باشد که دلایل قوت خاطر و دقت ذهن
از فحوای آن ملاحظه و مشاهده افتد یا سخن دقیق
در رقیق و دلاویز که آثار لطف آن بطبع از مضمون

آن معلوم گردد و مثال حرف چنانکه فردوسی علیه الرحمه
فرموده اند بیت تو فردا بر فنی جا آورد گاه که گیتی
شود پیش چشمت سیاه چرای که یکبار مردآن
مرد هیچگونه بود [illegible] خشک و تر و مثال ترجیع
[illegible] چنانکه [illegible] گفته بیت چه درد است اینکه
نتوان گفت باکس که گر گویم که تو فریاد و من [illegible]
بیت چه دوری [illegible] صیدی چو نزدیکی [illegible]
نزد دوری [illegible] بالجمله اختلاف صنعتهای
فراوان است چون ترجیع موازنه
تجنیس اشتقاق سجع مقلوب

مزاد

متزاد تشبیه تنسیق صفات
سیاقه الاعداد التفات تجاهل العارف
استعارات ایهام مغالطه
و شرح هر یکی گفته شود تا زود تر بفهم رسد والله الموفق
والمعین از جمله محاسن سخن یکی ترجیع است
و ترجیع در نشاندن جواهر باشد و در باب بلاغت
این صنعت چنان بود که دبیر و منشی سخن را خانه خانه
کند و هر یک لفظ را برابر لفظی اورد که بودن و حروف
اخر متفق و مساوی بود چنانکه در قران مجید است
إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ

لفی مجسم

وچنانکه إِنَّ إِلَیْنَا إِیَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ
عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ و در کلام فصحا امده است
مَنْ طَاوَعَ غَضَبَهُ أَضَاعَ أَدَبَهُ
وَمَنْ تَابَعَ طَرَفَهُ مَا بَعْ جنفه
وچنانکه العاقل یفتخر بالهمم العالیة لا با
لرمم البالیة و در شعر فارسی بیت ای منور
بتو نجوم جمال ⁂ وی مقرر بتو رسوم کمال ⁂
بوستانیست صدر تو ز نعیم ⁂ واسمانیست قدر
تو ز جلال ⁂ وانچه از حروف متفق نباشد انرا موازنه خوانیم

گویند

گویند چنانکه در قرآن مجید آمده است وَآتَیْنَاهُمَا
الْکِتَابَ الْمُسْتَبِینَ وَهَدَیْنَاهُمَا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ
و در اشعار فارسی آمده است نظم ببزم و در رزم
تو مانند همی خزان و بهار ⁂ به تیغ و کلک تو
مانده همی قضا و قدر تجنیس استعمال الفاظ بیکدیگر
مشابه بودن است ⁂ واین چند نوع است ⁂
تام ناقص زاید مرکب
مزدوج مطرف ومجنس خط
هم پسندیده است وهم مستحسن است ورونق

سخن بدان بهتر آید و او را دلیل فصاحت و اقتدار
مرد شمارند تجنیس تام انست که دو کلمه متفق اللفظ
و مختلف المعنی بکار دارد چنانکه میگوید اَلْمَرْاَةُ
السَّلْطَنَةُ حَبَّةٌ تَنْعی
مادامت حَبَّةٌ تَنْعی و در اشعار
چنانکه گوید نظم اِذا اَمَرَّ عَلی رَقٍّ اَنامِلَهُ
اَقَرَّ بِالرِّقِّ کُتّابُ الاَنامِ لَهُ
و در شعر فارسی چنین آورده اند بیت بسی
دانش باید تا سخن گویی تو اندر زد بمیدان سخن
گویی و چنانکه فخر رازی علیه الرحمه گوید بیت

چرا از دوستان دل برگرفتی چرا از دشمنان
دلبر گرفتی تجنیس تام دیگر انست که در حروف مشابهت بیکی
باشد و معنی تغیر کند بیت جنت که رضای ما دران است
اندر ته پای مادر انست خواهی که رضای حق بیابی
ان کن که رضای ما دران است تجنیس ناقص انست
که در حروف کلمات متفق و متجانس باشند و در
حرکت مختلف چنانکه فرموده اند جُبَّةُ
البُرْدِ جُنَّةُ البَرْدِ چنانکه پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم فرموده است اَللّهُمَّ
فَکَما حَسَّنْتَ خَلْقی فَحَسِّن

چرا از دوستان

خلقي ودیکري از فصحا کفته است نظم الجواد
مُحتَکِرٌ بِرٍّ ولا مُحتَکِرُ بِرٍّ

ودر شعر فارسی کفته است بیت پیاده شود دشمن
از اسب دولت چو باشی راسب سعادت سوار
بدست اندرون از سعادت سوار تجنیس زاید است
که دو کلمه متجانس بحرفی از یکدیکر زیادت بود چنانکه
کوئی بیت موی سیاه ترا از شب وشبه
موی سیاه تو با شب بود شبه دیکر کفته اند
نظم از حسرت رخسار تو ای زیبا روی
از ناله چو نال کشتم از مویه چو موی تجنیس مرکب

آنست

آنست که الفاظ متجانس یک کلمه مفرد باشد
انست ودیکری از دو کلمه مرکب بود چنانکه کفته اند
مصرع تا زنده ام در راه مهر تا زنده ام چنانکه من
بوده‌ایم ولیکن بوده‌ایم ودیکر در بیت فارسی اورده اند
بیت سرو بالائی که دارد بر سر سرو افتاب
افت دلهاست واندر دیده کان افت آب

تجنیس مزدوج انست که کلمات متجانس مترادف
بیکدیکر افتد وآخر در اول باشد وداخل باشد چنانکه
١ المتنبیذ بغیر النغم غم وبغیر الدسم سم
وچنانکه من طلب شیا وجد وجد ومن قرع

باباوتج وتج ؛ ودر نثر فارسی چنانکه گفته اند فلان
با سرود و رود است و فلان نزار و زار است
ودر بیت چنین گفته اند بیت افتاد مرا با دل بیکار تو کار
وافکند درین دلم گل گلنار تو نار ؛ من مانده ام بر پیش تو گلزار تو زار
با این همه چشم خون خوار تو خوار ؛ تجنیس مطرف آنست که
متجانسان در جمله حروف متفق باشند الا در حروف
آخر چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم مرویست
الخیل معقود بنواصیها الخیر و در سخنان فصحا
چنانکه آورده اند الخائن خائف و در نثر فارسی
چنانکه گفته اند ؛ دل کریم از آزار آزاد باشد

ودر شعر

و در شعر فارسی هم مثال آن فرموده اند
بیت از شراب تیغ بودی پادشاهان را شراب
وز طعام رمح بودی خاکساران را طعام ؛
تجنیس خط و این صنعت را مضارعه و مشاکله خوانند
و آن چنان بود که کلماتی در کلام آورده شود که در خط
مشابه باشد و در نطق مخالف چنانکه در قرآن مجید
وارد شده قوله تعالی وَهُمْ يَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا چنانکه پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم فرموده است عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ
مِنَ النَّاسِ ودر بیت فارسی چنین

اورده اند بیت من کلام فردوسی علیه الرحمة

کنون بر گل و سیب و نار و بهی ؛ زمی جام زرین
نباید تهی اشتقاق وان چنان باشد که الفاظی
که استعمال کنند حروف متقارب باشد در گفتار ایشان
چنانکه در قران مجید وارد است قوله تعالی یا اسفی
علی یوسف و اسلمت مع سلیمان
و در حدیث چنانکه الظلم ظلمات یوم القیمة
و در اشعار تازی چنین آورده شعر وقائلة لم
عرتک الهموم وامرک ممتثل فی الامم فقلت ذرینی
علی قصتی فان الهموم بقدر الهمم و در بیت بدینگونه فارسی

آورده اند

آورده اند بیت نوای تو ای خوب چهر نو آیین ؛
در آورد در کار من بینوائی ؛ ز وصف رسیدست
شاعر بشعری ؛ ز نعت گرفتست راوی روائی ؛ و در
نثر فارسی چنانکه فرموده اند فلان شخص کار و سکر
و بیکار دارد سجع بر سه نوع است متوازی ؛
مطرف متوازن سجع متوازی ان باشد که
در آخر کلمات الفاظی بیاورند که بوزن و عدد
حروف متفق و متجانس باشد چنانکه ابرد من البرد
فی رمن الورد و در نثر گو بی باخته تا اسب تاخته
سجع مطرف چنان باشد که کلماتی بیاورند

بوزن و حروف مختلف باشند و در حروف اخرین
متفق چنانکه در قران مجید امده است قوله تعالی
مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا
وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا
و در نثر فارسی چنانکه فلان را کرم بسیار است
و هر بیشمار سجع متوازن چنان باشد که کلماتی
اورند هر یک نظیر یکدیگر که بوزن موافق باشند
و بحروف مختلف چنانکه در کلام فصحا امده است
قد اتسع المجال بعد التضایق واتجه المراد بعد التمانع
و در شعر فارسی امده چنانکه گوید شعر شاهی

الهی

که رخش اورا دولت بود دلیل شاهی که تیغ
اورا نصرت بود نشان و در شعر تازی چنانکه آورده اند
هو الشمس قدرا والملوک کواکب هو البحر جودا والکرام
مذانب دیگر مقلوب و ان دلیل بود بر قوت خاطر و قدرت
و تیزی ذهن دبیر و منشی و شاعر و معنی مقلوب
باز گونه است و از انواع ان انچه مشهور است
چهار است مقلوب بعض مقلوب کل مقلوب مجنح
مقلوب مستوی اما مقلوب بعض چنان باشد
که کلماتی آورند که میان ایشان تقدیم و تاخیر
در بعضی حروف باشند نه در همه چنانکه در دعای

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است اللهم
استر عوراتی و آمن روعاتی
و در کلام عرب چنانکه گفته اند رهب قریب و در بیت
فارسی آورده اند نظم ازان جادوانه دو چشم
سیاه ؛ دلم جا و دانه عدیل عناست و دیگر مقلوب
کل است و آن چنان باشد که تقدم و تاخیر
در همه حروف کلمه باشد چنانکه آورده اند هو بحر و بهانه
رجب و از نثر فارسی آورده اند چنانکه ما را همه آرام
ده ؛ و در شعر تازی آورده اند حسامک منه للاحباب
فتح و رمحک منه للاعداء حتف و در بیت فارسی

آورده اند

آورده اند بیت بکنج اندرش ساخته خاسته بجنگ ؛
اندرش لشکر آراسته مقلوب مجنح همچو مقلوب
کل است اما این دو کلمه که این صنعت در ایشان
یافت شود یکی در اول مصرع باشد یکی در آخر
مثالش در بیت فارسی بیت زان دو جادو نرگس
مخمور تا گشتی بناز ؛ زار و گریان و غریوانم همه روز دراز
مقلوب مستوی چنان باشد که کلماتی بیاورند ؛
که هم راست بتوان خواندن و هم واژگونه ؛
همچنانکه در قرآن مجید آمده است قوله تعالی کل
فی فلک و ربک فکبر

ودر نثر فارسی آمده است: وزو دارم همه مراد وزو
ودر بیت فارسی آورده اند نظم شکر بتر از وی
وزارت برکش: شو همره بلبل لب هر مهوش:
وچنانکه غانمی در شعر تازی گوید شعر اعج تم
قربک وعد امنا انما دعوا کبرق منتج دیگر متضادات
وان را مطابقه نیز خوانند یعنی در ضدیت موافقند
وان چنان بود که الفاظی استعمال کنند که ضد
یکدیگر باشند چون حار و بارد و نور و ظلمت و درشت
و نرم و سیاه و سفید چنانکه در قران مجید
آورده شده است قوله تعالی فَاَمَّا مَنْ

اعطی

اَعْطیٰ وَاتَّقیٰ وَصَدَّقَ
بِالْحُسْنیٰ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ
وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنیٰ وَکَذَّبَ
بِالْحُسْنیٰ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ
ودر اینجا عطا و بخل و تصدیق و تکذیب و یسر و عسر
جمع است ودر بیت فارسی آورده اند بیت
غم با لطف تو شادمانی گردد: عمر از نظر تو
جاودانی گردد: گر باد بدوزخ برد از کوی خاکم:
آتش همه آب زندگانی گردد: تشبیه یاد کردن
بود ازین باب از معنی مشترک میان مشبه و مشبه به

چاره نبود و بهترین تشبیهات آن بود که عکس آن
توان کرد چنانکه شب را بزلف و زلف را بشب و نعل را
بهلال و هلال را به نعل و تشبیه بچند نوع است تشبیه
صریح تشبیه کنایه و تشبیه مشروط و تشبیه معکوس و تشبیه
نظم و تشبیه تسویت و تشبیه تفضیل اما تشبیه صریح
چنان باشد که چیزی را بچیزی ماند کند با داة
تشبیه با شرط و عکس تفضیل و ادات تشبیه در فارسی
چون است و مانند است و گویی و پنداری و در تازی
کاف است چنانکه در قرآن مجید آمده است مثل
الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت

به الریح

به الریح في يوم عاصف و در حدیث آمده است الناس
کاسنان المشط و در شعر تازی بدین مثال آورده اند
تخفي الزجاجة لونها فكانها في الكف قائمة بغير
اناء و در بیت فارسی چنین آورده اند بیت چه در
فتنه در آید شهاب را ماند چو در پیاله شود آفتاب را
ماند و مثال دیگر شعر بیار آن می که پنداری در آن
یاقوت بابستی و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی
تشبیه کنایه آنست که خالی باشد از حروف تشبیه
چنانکه در صفت نامه گفته اند شاهدت من مناظر
کلام و مقاطع اقلام روضات حزن بل جنات

عدن و در نثر فارسی آورده اند گویند فلان در میدان
اندر بر شیر شرزه نشسته گور ماری در دست گرفته
و از زبرجد آفتاب و غبار چرخ ظاهر میکرد و
و از نیلوفر ارغوان پیدا می آورد و مراد درین تشبیه آنست
بشیر شرزه و تشبیه نیزه بگور مار و تشبیه چشم است بر
زبرجد و از غبار چرخ و از تیغ به نیلوفر و از خون اعدا
بارغوان و درین جمله ادات تشبیه را افگنده است
و از مشبه مشبه به کنایه ادا کرده است و در شعر
تبکی فتذری الدر من نرجس و تلطم الورد بعناب
و در بیت فارسی بیت غناب شکر بار تو هر که که

بخندد

بخندد و شاید که بخندند بعناب شکر ریز تو تشبیه مشروط
چنانکه باشد که چیزی را بچیزی مانند کنند بشرط و گویند
اگر چنین بودی چنین بودی و در نثر تازی هو کالبدر
فی ارتفاع صدره لو کان البحر لا یتغیر ماءه والبدر
لا ینقص ضیاءه و در شعر تازی نحو عزماته مثل
النجوم ثواقبا لو لم یکن للثاقبات افول و در نثر فارسی
فلان چو شیر است عقل دارد و چون ابر است اگر
ابر گوهر بارد و در بیت فارسی نظم اگر موری سخن
گوید و گر موی روان دارد من آن مور سخن گویم من
آن مویم که جان دارد و مثال دیگر بیت و در خنیار

تابان بگرد ار ماه اگر ماه دارد دو زلف سیاه و تشبیه
معکوس چنان باشد که دو چیز را بگیرد و این را با آن مانند
کند وآن را برابر این چنانکه در شعر تازی آورده اند شعر
رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها وتشاکل الامر
فکانها خمر ولا قدح ولا خمر و در نثر تازی آورده اند
فکم دم احرقناه فی البر وشخص اغرقناه فی البحر فاصبح
البر کجرا بدمائهم والبحر زاخرا باشخاصهم و در بیت فارسی
آورده اند نظم پشت زمین چو روی فلک گشته
از سلاح روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار
و مثال دیگر از بیت فارسی بدین نکوتر آورده اند بیت

گر آید با با نحبک آن گروه شود که چو هامون و هامون
چو کوه تشبیه نظم چنان باشد که چیزی را بچیزی تشبیه
کنند و بظاهر چنان نماید که مقصود ازین دیگر چیز است
نه این تشبیه بود چنانکه ضمیر او خود این تشبیه بود مثل
الم انکان وجهک شمعا فما انحمی یذوب در ظاهر
تعجب نمودن از گداخته شدن خویش و در ضمیر تشبیه
روی معشوق است بشمع و در شعر فارسی آورده اند
بیت گر نور مه و روشنی شمع تراست پس کاهش
و سوزش من از بهر چه خواست گر شمع توئی
مرا چرا باید سوخت ور ماه توئی مرا چرا باید کاست

تشبیه تسویت چنان باشد که یک صفت مقصود از صفات
خودش و یکی از صفات معشوق بگیرد و هر دو را یک
چیز مانند کنند چنانکه در شعر تازی آمده است **شعر**
فخالاه وصدغاه وحالی لیال فی لیال فی لیال وعارضه
وحاجبه وقدی هلال فی هلال فی هلال ومنطقه و
مبتسمه وثغری لآل فی لآل فی لآل و در بیت فارسی
بدینگونه آورده اند **بیت** یک نقطه خیزد از دل من
وز دهان تو ؛ یکموی خیزد از تن من وز میان تو ؛
تشبیه تفضیل چنان باشد که چیزی را بچیزی مانند
کنند ؛ باز مشبه بمشبه به ترجیح دهند در شعر

تازی

تازی مثال چنین آورده اند حَسِبْتُ جَمالَهُ
بَدْراً مُنِیراً وَأَیْنَ البَدْرُ مِنْ ذَاكَ الجَمالِ
و در بیت پارسی چنین آورده اند **بیت** دی گفتم
که روی تو بمه ماندست ؛ امروز بدیدم زکجا تا بکجا
و دیگر لطیفی گفته است ؛ **نظم** حاشا که بماه
گویمت بمانی ؛ یا چون قد تو سرو بود بستانی ؛
مه را لب لعل شکرافشان زکجاست ؛ در سرو
که دید جنبش روحانی ؛ و دیگر **تنسیق**
و آن چنان باشد که چند وصف مختلف باشد
در پی یکدیگر چیزی را بدان صفات وصف کنند
چنانکه در قرآن مجید آمده قوله تعالی یا اَیُّهاَ

النبي انا ارسلناك شاهدا ومبشرا
ونذيرا وداعيا الى الله باذنه
وسراجا منيرا ✽ ودر نثر تازي آورده اند
حسن السيرة نقي السريرة طيب
الاعراق كريم الاخلاق ظاهر
النسب طاهر الحسب جميل السخا
بل كنز الفضائل ودر نثر فارسي آورده اند
نحو فلان راست گفتار ونكو كردار وخويشتن
دارست ✽ ودر شعر تازي چنانكه گوئي بيض
الوجوه كريمة احسابهم شم

الانوف من طراز الاول ودر بيت فارسي
آورده اند بيت بياران بادپاي كوه پيكر
زمين كوب دره انجام تكاور ✽ ونزديك
باين معني صنعتيست كه آنرا سياقة
الاعداد خوانند وآن چنان بود كه چند چيزرا
از اسماء منفرده ذكر كنند ✽ بعد از آن جمله را
بيك صفت موصوف گردانند چنانكه
متنبي راست گفته شعر فالخيل
والليل والبيدا تعرفني والحرب
والضرب والقرطاس والقلم

ودر نثر فارسي بمثال آورده اند: بنده را
تن وجان وخان ومان وزن وفرزند:
فداي خداوندست نظم اسپ وكهر وتيغ
بدو كيرد قيمت: تخت وكمر وتاج از و
بايد بمقدار ديكر التفات وان چنان
باشد، كه معني تمام كردد پس بعقب
بوجهي از وجوه بدان معني تمام كرده التفاتي
كنند، چنانكه در قران مجيد وارد شده
قوله تعالى وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

دار نثر

دار نثر فارسي چنانكه كفته اند بمثال
كوئي: نيك بايد كردن: ودر جهان چيست
بداز نيكي: ودر بيت فارسي هم امده است
بيت كاش از تو برستمي بسلام:
اي فسوس كجا توانم رست، تجاهل
العارف وان چنان باشد: كه معني را بكرد
وكويد: نميدانم كه اين چنين است وچنان
باشد: هرچند داند: اما خويشتن را نادان
سازد واين اسلوب در كلام مجيد رباني
هم امده است قوله تعالى انا واياكم

لَعَلیٰ هُدیً اَوْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ

ودر نثر فارسی چنانکه گفته اند: نه انم فلان

ادم است یا فرشته: ودر بیت فارسی مثال

اورده اند بیت در زیر امر اوست جهان

یا جهان خود اوست: یارب خدا یگان

جهانست یا جهان: دیگر استعاره وان

چنان باشد که معنی باشد حقیقی پس الفاظ را

از معنی حقیقی نقل کنند ودر معنی دیگر

بسبیل استعارت کار بندند وان صنعت

درمیان اهل لسان بسیار ایراد می شود

وچون

وچون استعاره بطوع بود سخن را ازان ارایش

تمام حاصل آید واین نوعی از مجازست حقیقت

است وحقیقت انست که لفظی بر معنی اطلاق

کنند که واضع لغت در اصل وضع ان لفظ را

بازای ان معنی نهاده باشد: چنانکه دست

وپای گوئی: ومراد این جارحه مخصوصه باشد و

مجاز انست که لفظ را بر معنی ننهاده باشند:

چنانکه دست وپای گوئی: ومراد تو قوت

وثبات باشد: اما باید که میان معنی حقیقی

ومعنی مجازی صفت که در معنی حقیقی مشهور

بود مشترک بود چنانکه شجاع را شیر خوانند
بسبب دلیری واقدام که مشترکست میان
هردو وار دلالت بر معنی مقصود استعمال مجاز
از ایراد حقیقت بلیغ تر بود چنانکه گویی
پادشاه دست ظلم را از اموال مسلمانان
کوتاه کردانید وپای کفر را از بلاد مسلمانان
منقطع ساخت ودر مبالغه بیش ازان بود
که گویی تصرف کردن ظلمه از اموال مسلمانان
بازداشت وامد وشد کفره از بلاد اسلام
ممانعت نمود ومثال این صنعت در قران

مجید

مجید ربانی بسیار وارد شده است چنانکه
وَاِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا
ودر حدیث چنانکه مذکور کردیده است
اَلْفِتْنَةُ نَائِمَةٌ لَعَنَ اللهُ مَنْ
اَیْقَظَهَا ودر نثر فارسی چنانکه گویند
بنده بپای مطاوعت ایستاده است
ودولت تضرع برهم نهاده ودر بیت
پارسی چنین آورده اند بیت دوران
صنعت مطابقه داشت چنانکه بجنگ
مغزی خاک وبآب تردامن بسردی

دم با دو به پشت کرمی ناز
و دیگر گفته اند

بیت کر باد انتقام تو بر بحر بگذرد ؛ از بحر
بر بخار که خیزد شود غبار ؛ دیگر کمال الدین
اصفهانی گفته است نظم مهابت تو
اگر بانگ بر زمانه زند ؛ قطار هفته ایام
بگسلند مهار ؛ و دیگر ایهام و مغالطه است
و آن چنان بود که لفظی بکار دارند که آن را
دو معنی باشد ؛ یکی قریب و دیگری غریب
و چون سامع آن لفظ را بشنود خاطرش
بمعنی غریب رود و مراد قائل قریب بود

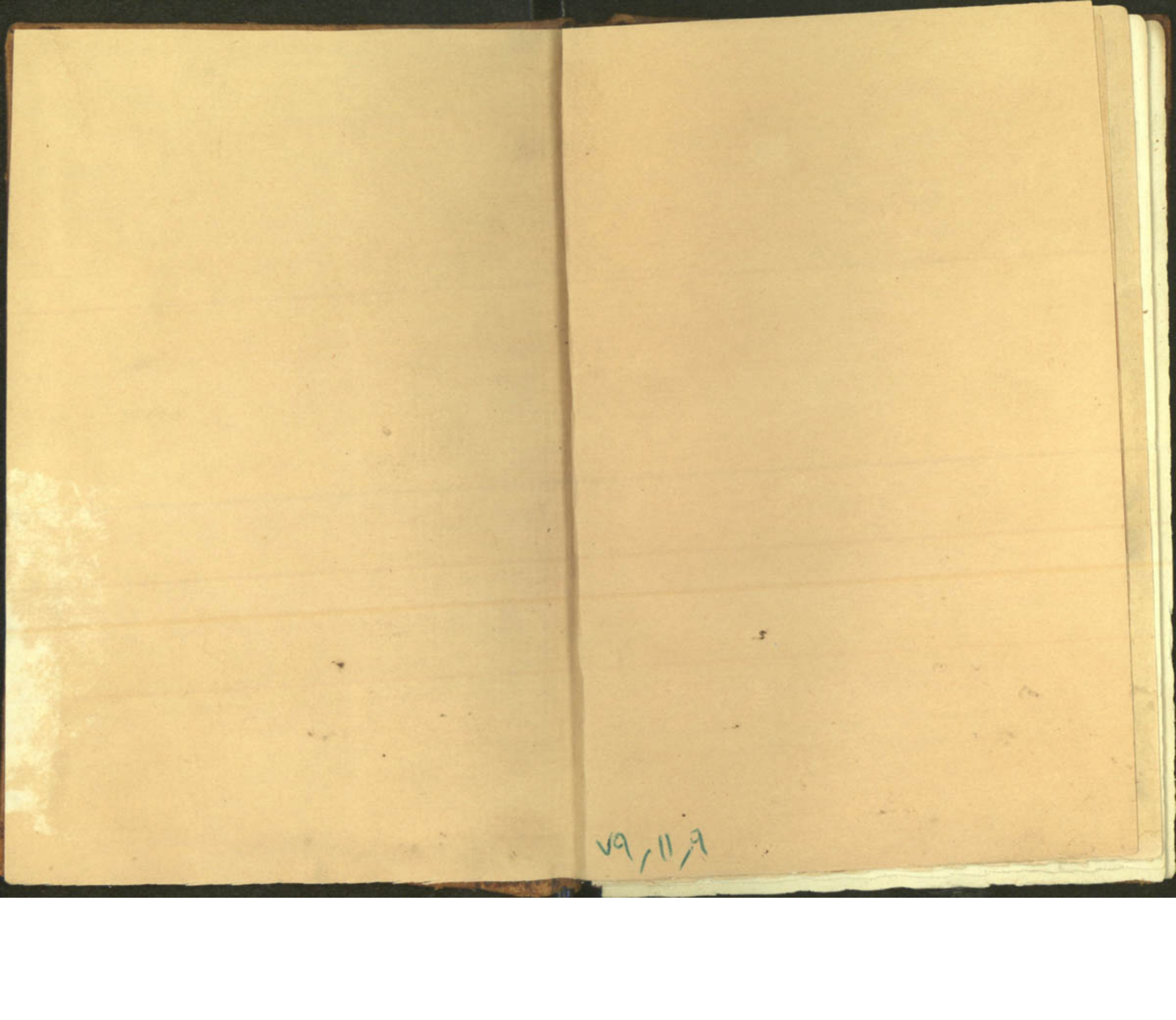
چنانکه

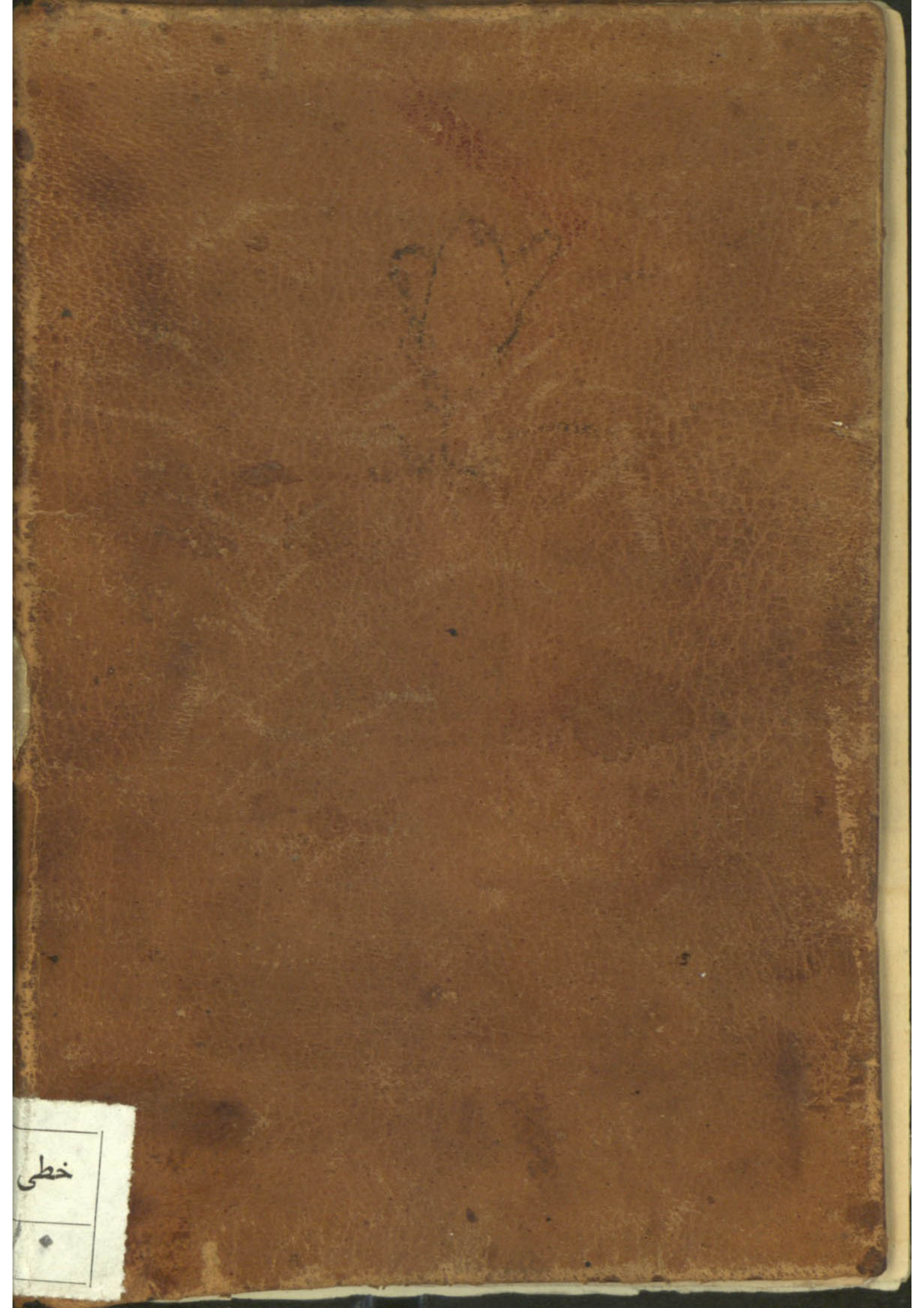
چنانکه در بیت فارسی آورده اند بیت
در بحر غمت فکنده ام کشتی عمر ؛ آخر
بهبی تا بکناری برسم ؛ در پهلوی لب
کناره گفته است ؛ و سامع چون بشنود
پندارد که کناره دریا را خواسته است
و حال آنکه آن مواصلت و مقارنت خواسته
و دیگر نیز درین معنی باین نحو مذکور ساخته است
بیت ای سرو بلند پیش بالای تو پست
در شاخ تو آویخته ام برگت هست ؛
خود از برگ معنی عدد خواسته است ؛

واز این قبیل کلام بسیار است والله
اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
تمة الکتاب بعون الله الملک الوهاب



بخط جناب ملک الشعرا


۷۹/۱۱/۹


خطی